

نقدی بر کتاب های
نهایه الحکمه و بدایه الحکمه

اشاره

بدون تردید عقل، بزرگ موهبت الهی است که حتی انبیا و حجج الهی را هم به وسیله آن می‌شناسیم و تصدیق می‌کنیم، اما آیا عقل ما به درجه عقل انبیاست و مصون از خطا و اشتباه؟! یا اینکه آن چه در ما وجود دارد فکر است و مخلوطی از عقل و خطا و اشتباه و جهل مرکب؟! عقل حجت خداست اما تا کجا؟! آیا اگر ما برخی از تعلیمات قطعی الصدور انبیا را نفهمیدیم باید فهم و فکر و اندیشه و استدلال خود را محکوم کنیم یا باید هر چه از سخنان ایشان را فهمیدیم قبول کنیم و هر چه را نادرست انگاشتیم انکار کنیم؟! آیا آن چیزی که ضروریات مکتب انبیا را تخطئه می‌کند واقعا عقل ماست، یا فکر و اندیشه و جهل مرکبی که ما بی‌جهت نام آن را عقل گذاشته‌ایم؟! و آیا این کار جز این است که ما به اسم عقل! به بدترین وجه با عقل درافتاده‌ایم، و به خاطر برخی مسائل نظری محتمل الخطای خود به مبارزه با بدیهی‌ترین حکم عقلی که تسلیم در مقابل صاحبان معجزه است رفته‌ایم؟!

کتاب‌های "بدایة الحکمة" و "نهایة الحکمة" کتاب‌هایی بسیار مشهور و معروف است که به طور کلی جامع اصول و مبانی انواع فلسفه‌های مشاء، اشراق، صدرایی، تصوف، و عرفان ابن عربی می‌باشد و در بسیاری از مؤسسات و حوزه‌های علمیه به عنوان علوم عقلی و برهانی مورد توجه و تدریس قرار دارد.

این دو کتاب حقا نهایت اعجاب و شگفتی اهل فلسفه و عرفان را برانگیخته است لذا بسیار شایسته بلکه فرض و لازم است که از دیدگاه عقل و برهان و مبانی تعالیم آسمانی قرآن و معصومان؟ عهم؟ نیز مورد بررسی و تأمل قرار گیرد.

پیشاپیش تذکر می‌دهیم که شخصیت تمامی علما و اندیشمندان و مدافعان معارف قرآن و معصومین؟ عهم؟ برای ما محترم است و هرگز نباید نقد اندیشه‌ها را نقد اشخاص و صاحبان اندیشه دانست. بدیهی است که هر انسان غیر معصومی ممکن است در معرض خطاها و اشتباهات ناخواسته واقع شود و مخصوصا اگر قبل از اجتهاد در علوم عقلی مکتب وحی، به آموختن فلسفه و عرفان و تصوف پرداخته

باشد، و از ابتدا وارد وادی اصطلاحات فلسفه و عرفان، و حسن ظن و دلبستگی شدید به منحران از معارف والای مکتب قرآن و اهل بیت؟ عهم؟ شده باشد.

کتاب‌های "نهایه الحکمه" و "بدایه الحکمه":

کتاب‌های "نهایه الحکمه" و "بدایه الحکمه" مشتمل بر مطالبی است که با برهان و عقل و قرآن و سنت تقابل و مخالفت کامل دارد؛ از جمله اینکه دو کتاب مذکور:

- (۱) عالم را قدیم و ازلی می‌شمارد؛
- (۲) خود عالم را واجب الوجود بالذات _ حتی نه واجب بالغیر _ می‌داند؛^۱
- (۳) خدا را متغیر و متطور به صورت همه موجودات می‌داند؛^۲
- (۴) هر چیزی که را دیده می‌شود جزئی و مرتبه‌ای و شکلی و صورتی از ذات خدا داند؛
- (۵) جز صدور شیء واحد را از خالق متعال جایز نمی‌شمارد؛

۱. فی إثبات الوجود الواجبی... عین الأعیان و حاقّ الواقع... واجبه الوجود بالذات... و هو المطلوب. (نهایه الحکمه، ۲۶۸):

«همانا حقیقت وجود که عین اعیان و حاق واقع [و شامل همه اشیا] است... واجب الوجود بالذات می‌باشد و عدم آن محال است. (شواهد بیشتر را در عنوان بعدی ببینید).

۲. تقدّم الوجود علی الوجود فهو تقدّم آخر غیر ما بالعلیّه إذ لیس بینهما تأثیر و تأثر ولا فاعلیّه ولا مفعولیّه بل حکمهما حکم شیء واحد له شؤون و أطوار وله تطوّر من طور إلى طور. (طباطبایی، محمد حسین، نهایه الحکمه، ۲۲۶، به نقل از صاحب اسفار):

«تقدم وجود بر وجود، تقدم علیت نیست، بلکه تقدمی دیگر است، زیرا تأثیر و علیت و فاعلیت و مفعولیتی بین وجودها نیست، و حکم وجودها حکم یک چیز واحد است که شؤون اطوار و صورت‌ها و دگرگونی‌ها دارد و از حالتی به حالت دیگر در می‌آید». (شواهد بیشتر را در عنوان بعدی ببینید).

- (۶) وجود مجردات ازلی را می‌پذیرد؛
- (۷) همه چیز، حتی همه اجسام و مادیات را داخل و درون ذات خدا داند؛^۱
- (۸) مدافع اعتقاد به تعدد قدما است؛
- (۹) اراده خداوند را واجب و قدیم و ازلی و عین ذات خدا دانسته، و فعل و ترک را خارج از سلطنت واقعی باری تعالی می‌شمارد؛^۲
- (۱۰) منکر معنای حقیقی خلق لا من شیء است، و تمام موجودات و جمادات و حیوانات و اعیان نجسه و انسان‌ها و افعال همه آن‌ها را عین ذات و فعل خدا می‌داند؛^۳

۱. الوجودات الإمكانية كائنة ما كانت... محاطة له بمعنى ما ليس بخارج». (طباطبایی، محمد حسین، نهاية الحکمة، ۳۰۱):

«وجودهای امکانی هر چه باشند... محاط خدایند یعنی از او بیرون نیستند. (شواهد بیشتر را در عنوان بعدی ببینید).

۲. «قول بعضهم إنّ علّة الإيجاد مشيئة و إرادته تعالی دون ذاته كلام لا محصل له» (طباطبایی، محمد حسین، بدایة الحکمة، ۱۶۲):

«عقیده کسانی که می‌گویند علت ایجاد عالم، مشیت و اراده خداست نه ذات او، عقیده‌ای نادرست است و معنای صحیحی ندارد».

إذا كانت العلّة التامة موجودة وجب وجود معلولها. (طباطبایی، محمد حسین، بدایة الحکمة، ۱۶):

«هر گاه علت تامه موجود باشد وجود معلول آن واجب است». (شواهد بیشتر را در عنوان بعدی ببینید).

۳. ... فی إثبات ذاته تعالی... لبطلان الغير... إذ لا غير هناك... (طباطبایی، محمد حسین، بدایة الحکمة، ۱۵۶):

... در اثبات ذات خدای تعالی... به جهت بطلان همه چیز غیر از او... چون اصلاً آنجا غیر او چیزی نیست... (شواهد بیشتر را در عنوان بعدی ببینید).

- (۱۱) معنای حقیقی تشکیک را تحریف کرده، و آن را به معنای این می‌داند که اشیاء مراتب و اجزای ذات خداوندند؛^۱
- (۱۲) علّیت و معلولیت را به معنای تطور ذات علت، و جزء و کل می‌داند؛
- (۱۳) ظاهر عنوانش ابطال دور و تسلسل است، ولی متن و محتوایش اثبات دور و تسلسل؛
- (۱۴) معنای معاد را به معنای رجوع و دخول اشیاء به ذات احدیت می‌داند، و در حقیقت معاد را انکار کرده است؛
- (۱۵) معنای حقیقی قدرت را تحریف کرده و آن را به معنای اشتغال ذات باری بر همه موجودات، و جزء و کل می‌داند، و در حقیقت قدرت باری تعالی را انکار کرده است در لفافه اثبات؛
- (۱۶) معنای حقیقی علم را تحریف کرده به معنای وجود اشیاء و ذوات اجسام در ذات باری می‌داند، و در حقیقت علم باری تعالی را انکار می‌کند در لفافه اثبات؛
- (۱۷) معنای حسن و قبح عقلی را تحریف نموده، و در لفافه اثبات، حقیقت آن دو را انکار می‌کند؛
- (۱۸) از ادله جبری‌ها دفاع می‌کند، و همه افعال و گناهان و معاصی را هم با

۱. من الواجب فی التشکیک أن یشمل الشدید علی الضعیف و زیاده. (طباطبایی، محمد حسین، نه‌ایة الحکمة، ۱۱۸):

در تشکیک، واجب است که شدید، مشتمل باشد بر ضعیف و زیادت بر آن. «إنَّ العلةَ تمام وجود معلولها... أن تمام الشيء هو الشيء وما یفضل علیه». (طباطبایی، محمد حسین، نه‌ایة الحکمة، ۲۳۴ _ ۲۶۹):

«علت، تمام وجود معلول است... و تمام شیء، خود آن شیء است و بیشتر از آن». (شواهد بیشتر را در عنوان بعدی ببینید).

واسطه بلکه بلا واسطه، فعل خدا می‌داند؛^۱

۱۹) نفس را مجرد، و منقطع محض از علم به عالم خارج می‌داند، و در حقیقت مدافع سوفسطائی گری و منکر واقعیت، تحت عنوان بی محتوای اثبات واقعیت است؛

۲۰) منکر جهل مرکب بوده، هر یقینی را عین واقع می‌داند که در نتیجه هر کافر و ملحد متیقنی معصوم و غیر مخطی خواهد بود؛^۲

و ما اندکی از مدارک و شواهد دال بر مدعای خویش در اثبات تقابلات مذکور را در عنوان بعدی آورده‌ایم.

منابع مبانی و مطالب کتاب‌های "نهایة الحکمة" و "بداية الحکمة":

به شهادت صریح مشاهیر فلسفه و عرفان^۳ کتاب "نهایة الحکمة و بداية الحکمة"،

۱. فما من شيء ممكن موجود سوى الواجب بالذات حتى الأفعال الاختيارية إلّا وهو فعل الواجب بالذات معلول له بلا واسطة أو بواسطة أو وسائط... فهو تعالى فاعل قريب لكل فعل ولفاعله... (طباطبایی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۳۰۱):

«پس هیچ چیز ممکن موجودی غیر از واجب الوجود بالذات نیست _ حتی افعال اختیاری _ مگر اینکه فعل واجب الوجود بالذات، و معلول بی‌واسطه یا با یک واسطه یا با چند واسطه اوست... پس او تعالی، فاعل قریب و بی‌واسطه هر فعل و فاعل آن است...». (شواهد بیشتر را در عنوان بعدی ببینید).

۲. ... إن القياس البرهاني هو المنتج للنتيجة اليقينية من بين الأقيسة كما أن اليقين هو الاعتقاد الكاشف عن وجه الواقع من بين الاعتقادات. (طباطبایی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۴):
در بین تمامی انواع قیاس، تنها قیاس برهانی است که دارای نتیجه یقینی می‌باشد، کما اینکه تنها یقین است که کاشف از وجه واقع در بین اعتقادات می‌باشد. (شواهد بیشتر را در عنوان بعدی ببینید).

۳. «امهات و اصول این مباحث عرشی به کلماتی تامه و عباراتی وزین و رصین، در صحف
←

مکرمه اکابر اهل عرفان بخصوص فتوحات مکیه و فصوص، و دیگر خزائن علمیه شیخ اکبر محیی الدین عربی، مدون است. و خود صدر المتالهین در مواضع عدیده هم خود آن بزرگ را به بزرگی اسم می برد و هم صحف علمیه اش را که با احدی از اکابر علماء و مشایخ اهل تحقیق و اعظام اهل کشف و شهود چنان خشوع و تواضع ندارد و سر فرود نمی آورد، و کسی را به اوصاف او نستوده است، چه خود بهتر از هر کس داند که اساس حکمت متعالیه او فتوحات و فصوص است و اسفار عظیم او شرحی محققانه بر آنها است.

البته متضلع در فهم حکمت متعالیه، و متوغل در نیل صحف اصیل عرفانی که در راس همه آنها همین دو صحیفه یاد شده است، به حکم محکم ما مقر و معترف است و نیازی به ذکر شواهد نیست.

تمام مباحث رفیع و عرشی اسفار منقول از فصوص و فتوحات و دیگر صحف قیمه و کریمه شیخ اکبر و پرورش یافتگان بلا واسطه و یا مع الواسطه او است». (دومین یادنامه علامه طباطبایی، تهران ۱۹۸۴، حسن حسن زاده آملی / ۱۶ و ۳۶).

«اساتید برای ما از مرحوم قاضی حکایت می کردند که آن جناب می فرمود: بعد از مقام عصمت و امامت، در میان رعیت احدی در معارف عرفانی و حقائق نفسانی در حد محیی الدین عربی نیست و کسی به او نمی رسد. و نیز فرمود که ملاصدرا هر چه دارد از محیی الدین دارد و در کنار سفره او نشسته است». (دومین یادنامه علامه طباطبایی، تهران ۱۹۸۴، حسن حسن زاده آملی / ۴۱).

در اسلام هیچ کس نتوانسته است یک سطر مانند محیی الدین بیاورد. (مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، ۱ / ۲۳۸ _ ۲۳۹. به نقل از صاحب نهایه الحکمه).

بعضی ها مانند ملاصدرا در مقابل احدی به اندازه محیی الدین خضوع ندارند یعنی امثال ابوعلی سینا را در مقابل محیی الدین هیچ می شمارند. (مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، ۱ / ۲۳۸ _ ۲۳۹).

همچنین، احترام و بزرگداشتی که صدر المتالهین نسبت به ابن عربی داشته نیاز به بیان ندارد و می دانیم که وی در حکمت متعالیه در بسیاری از مطالب وامدار ابن عربی بوده است.

خضوع زائد الوصف وی (صدر المتالهین) نسبت به محی الدین، به طوری که در برابر هیچ

←

خلاصه و چکیده و تأیید و تشیید مبانی کتاب اسفار است، و کتاب اسفار نیز به تصریح ایشان، خلاصه و چکیده و تأیید و تشیید مبانی کتاب فتوحات و فصوص ابن عربی است، که بطلان آنها را مکرراً نشان داده‌ایم.^۱

نمونه‌هایی از نصوص و مبانی کتاب "بداية الحكمة" و "نهاية الحكمة" در مقایسه با مبانی عقل و برهان و قرآن^۲:

وحدت و عینیت وجود خالق و مخلوق؛ و داخل دانستن وجود همه اشیاء در ذات خدا، و انکار خلقت و آفرینش الهی در دو کتاب مورد اشاره:

بر اساس توحید برگرفته از عقل و برهان و قرآن و اهل بیت؟ عهم؟، قطعاً خداوند خالق مخلوقات است، نه اینکه ذات قدوس او به صورت‌های گوناگون موجودات

حکیم و عارفی چنین تخضعی ندارد، گواه بر مطلب است؛ چنان که بسیاری از مبانی حکمت متعالیه و امدار عرفانی است که ابن عربی پایه‌گذار نامدار آن است. (جوادی آملی، عبد الله، آوای توحید، ۷۸).

«إن أبرز مرتکرات الحکمة المتعالیة تنوی فی کتابات الشیخ محی الدین بن عربی (۶۳۸ _ ۵۶۰ هـ) بالأخص کتابیه "فصوص الحکم" و "الفتوحات المکیة"، وإن کلّ ما يعود لصدر الدین الشیرازی هو تشیید الأبنیة البرهانیة لمقولات الشیخ الأكبر وأمّهات أفكاره، بحیث لم یکن کتاب "الحکمة المتعالیة" إلا صیغة برهانیة لمقولات ابن عربی وأفکاره...

أما الشیخ جوادی آملی... یقولہ فیہ: "إنّ جمیع ما قاله الآخرون وکتبوه بالعربیة والفارسیة، نثرأ کان أو نظماً فی الماضي والحاضر یعدّ بضعة نسبة إلى بحر محی الدین الموّاج". "... إنّ الكثير من مبانی الحکمة المتعالیة مدینة إلى العرفان الذی أرسى قواعدہ المعروفة ابن عربی نفسه".

(ینظر: رسالة القرآن، جوادی آملی، عبد الله، مؤسسه فرهنگی رجاء، تهران ۱۹۹۱، ۱۰۷).

تفید هذه الشهادات إجمالاً أنّ الجذور المعرفیة لصدر الدین الشیرازی تعود إلى الشیخ ابن عربی». (کسار، جوادی علی، التوحید، ۲۳۰/۱، تقریر دروس سید کمال حیدری، حاشیه کتاب).

^۱ . رجوع شود به کتاب‌های "معرفة الله بالله لا بالأوهام" و "فرا تر از عرفان" و سایر کتاب‌های مؤلف.

^۲ . مدارک دو کتاب بر اساس نسخه نرم افزاری مؤسسه کامپیوتری نور است.

عالم درآمده، و وجود خداوند مبدأ و سرچشمه جوشش و صدور و فیضان آنها از ذات خود باشد، به عبارت دیگر عالم حادث است، و خداوند متعال عالم را بدون سابقه وجودی آن، خلقت و ایجاد فرموده است، نه اینکه عالم قدیم باشد، و یا اینکه خداوند متعال از ذات خودش مایه گذاشته، و موجودات اجزا، یا حصه‌ها، یا صورت‌های ذات باری تعالی باشند:

«بَدِئُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱
 «ما كانَ لِلَّهِ أَنْ يُتَّخَذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۲
 «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ»^۳
 «أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لِيَقُولُوا وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»^۴

بنابر این ذات باری تعالی وجودی امتدادی نیست، و درون و بیرون ندارد، و غیر از مخلوقات خود است نه عین آنها، و بدون شک هیچ موجودی در ذات خدا نیست. این مطالب از قطعی‌ترین مطالب عقلی و برهانی است اما آیا مبانی کتاب "بداية الحكمة" با مطالب مذکور موافق است که خداوند را عین همه موجودات عالم دانسته و می‌گوید:

«إِنَّ حَقِيقَةَ الوجودِ التي هي عين الأعيان وحقّ الواقع... يمتنع عليها العدم واجبة الوجود بالذات»^۵.

«همانا حقیقت وجود که عین اعیان و حاق واقع [و شامل همه اشیا] است... واجب الوجود بالذات می‌باشد و عدم آن محال است.

۱. /نعام، ۱۰۱.

۲. /مریم، ۳۵.

۳. /توحید، ۳.

۴. /صافات، ۱۵۱-۱۵۲.

۵. طباطبائی، محمد حسین، نهاية الحكمة، ۲۶۸.

«لا يشذ عنه وجود»^۱.

«هیچ وجودی از او بیرون نیست.

«الوجودات الإمكانية كائنة ما كانت... محاطة له بمعنى ما ليس بخارج»^۲.

«وجودهای امکانی هر چه باشند... محاط خدایند یعنی از او بیرون نیستند.

«إن ذاته المتعالية مبدأ لكلّ كمال وجوديّ ومبدأ الكمال غير فاقد له ففي ذاته حقيقة كلّ كمال يفيض عنه وهو العينية»^۳.

«همانا ذات متعالیه، مبدأ همه کمالات وجودی است؛ و مبدأ کمال، فاقد آن کمال نمی باشد [غفلت نشود که کمال و وجود در فلسفه یک چیزند نه دو چیز] بنابر این حقیقت هر کمال در ذات اوست، و این معنای عینیت و یکی بودن است. [و البته بر اساس تعریف علم حضوری در فلسفه، علم خداوند و بلکه همه صفات خدا نفس وجودهای عینی اشیاء است]

حضرت رضا ؟ع؟ می فرماید:

«ذاته حقيقة، وكنهه تفریق بینه و بین خلقه»^۴.

«ذات او حقیقت، و کنه او جدا دانستن او از خلق اوست.

امام باقر ؟ع؟ می فرماید:

«إن الله تعالى خلو من خلقه وخلقته خلو منه، وكلّ ما وقع عليه اسم شيء فهو مخلوق ما خلا الله عزّ وجلّ»^۵.

«خداوند تعالی از خلق خود خالی و خلق او نیز از او خالیند، و هر چیزی که اسم شیء بر او واقع شود مخلوق است مگر خداوند عز وجل.

۱. طباطبائی، محمد حسین، *بدایة الحکمة*، ۱۶۳.

۲. طباطبائی، محمد حسین، *نهایة الحکمة*، ۳۰۱.

۳. طباطبائی، محمد حسین، *بدایة الحکمة*، ۱۶۲.

۴. *التوحید*، ۳۶.

۵. *بحار الانوار*، ۳/۳۲۲.

امام رضا؟ ع؟ می‌فرمایند:

«كُلُّ مَا يَوْجَدُ فِي الْخَلْقِ لَا يَوْجَدُ فِي خَالِقِهِ، وَكُلُّ مَا يُمْكِنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ فِي صَانِعِهِ»^۱
«هر چه در خلق باشد در خالق آن نیست، و هر چه در مخلوق ممکن باشد در آفریننده آن محال است».

خداوند مجموعه تمامی اشیاء است یا خالق فراتر از آنها؟!

بر اساس توحید عقل و قرآن و اهل بیت؟ عهم؟، قطعاً خداوند متعال خالق اشیاء است نه مجموعه اشیاء، اما کتاب "نهایة الحکمة"، وجود باری تعالی را عین وجود هر شیء به علاوه اشیای دیگر می‌شمارد نه خالق فراتر از آنها و می‌گوید:
«إِنَّ الْعَلَّةَ تَمَامٌ وَجُودٌ مَعْلُولُهَا... أَنْ تَمَامَ الشَّيْءِ هُوَ الشَّيْءُ وَمَا يُفْضَلُ عَلَيْهِ»^۲
«علت، تمام وجود معلول است... و تمام شیء، خود آن شیء است و بیشتر از آن».

عالم، حاصل اراده و ایجاد باری است یا خود خدا؟!

بر اساس توحید قرآن و اهل بیت؟ عهم؟، قطعاً وجود عالم، حادث و مخلوق و اثر ایجاد باری تعالی است نه معلول ذات و لازمه هستی او:
«بَدِئُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۳

اما کتاب "نهایة الحکمة" الحکمة می‌گوید:

«قول بعضهم إِنَّ عِلَّةَ الْإِيجَادِ هِيَ إِرَادَةُ الْوَاجِبِ بِالذَّاتِ دُونَ ذَاتِهِ الْمُتَعَالِيَةِ كَلَامٌ لَا مُحَصِّلَ لَهُ»^۴.

۱. بحار الانوار، ۲۳۰/۴ امام رضا علیه السلام.

۲. الطباطبائی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۲۳۴ _ ۲۶۹.

۳. انعام، ۱۰۱.

۴. طباطبائی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۲۸۵.

«بعضی عقیده دارند که علت ایجاد عالم، اراده خداست نه ذات خدا، در حالی که این عقیده نادرست است».

«فَالْعَلَّةُ هِيَ نَفْسُ الْوُجُودِ الَّذِي يَصْدُرُ عَنْهُ وَجُودُ الْمَعْلُولِ»^۱.

«علت، خود همان وجودی است که وجود معلول از آن صادر می‌شود».

اعتقاد به شریک باری تعالی در دو کتاب مورد اشاره:

اساس توحید قرآن و برهان و اهل بیت؟ عههم؟ این است که خداوند متعال در الوهیت و خالقیت خود شریکی ندارد و ما سوای خداوند مخلوقات اویند:

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا»^۲

امام رضا؟ ع؟ می‌فرمایند:

«وَإِنَّمَا هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَخَلَقَهُ لَا ثَلَاثَ بَيْنَهُمَا وَلَا ثَلَاثَ غَيْرُهُمَا فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَعُدْ أَنْ يَكُونَ خَلْقُهُ»^۳.

«همانا آنچه هست خداوند است و خلق او، و هیچ چیز سومی بین آن دو و غیر آن دو وجود ندارد، بنابر این آنچه که خدای تعالی آفریده است ممکن نیست که مخلوق و آفریده او نباشد».

اما کتاب "بداية الحكمة" و "نهاية الحكمة" به جای اینکه خدایی و خالقیت را برای ذات احدیت اثبات کند، بر عکس آن را برای نفس وجود اعیان و اجسام و مخلوقات اثبات می‌کند، و به جای اینکه وجود إله دوم و شریک خدا را نفی کند، بر عکس وجود هر چیزی غیر از خدا را نفی می‌کند، زیرا _ بر خلاف مبانی عقل و برهان و وحی و قرآن که صفت تجزئ و امتداد و وسعت و گستردگی را از اختصاصات موجودات مخلوق و دارای امتداد و مکان و زمان و جسم می‌داند _ بر

۱. طباطبائی، محمد حسین، نهاية الحكمة، ۱۶۶.

۲. فرقان، ۲.

۳. بحار الأنوار، ۱۰ / ۳۱۶؛ باب ۱۹؛ مناظرات الرضا علی بن موسی؟ عهما؟.

مبنای فلسفه وجود خدا آن چنان وسیع و گسترده است که هیچ جایی برای مخلوقات باقی نگذاشته است، و هیچ چیزی غیر از خدا وجود ندارد ولو اینکه شیطان و فرعون و نمرود باشد:

«إِنَّ حَقِيقَةَ الوجودِ التی هی عینُ الأعیانِ و حاقٌّ الواقع... یمتنع علیها العدم و اجبهُ الوجود بالذات».^۱

«همانا حقیقت وجود که عین اعیان و حاق واقع [و شامل همه اشیا] است... واجب الوجود بالذات می باشد و عدم آن محال است».

«حقیقه الوجود... لا ثانی لها فهی واجبه الوجود بالذات».^۲

«حقیقت وجود [که گفته شد عین اعیان موجودات و حاق واقع است]... اصلاً دوم ندارد، پس خود آن واجب الوجود بالذات است».

«واجب الوجود تعالی حقیقه الوجود الصرف التی لا ثانی لها... إذ کلّ ما فرض ثانیاً لها عاد أولاً».^۳

«واجب الوجود تعالی، حقیقت وجود صرف [و بی‌نهایتی] است که اصلاً دوم ندارد... زیرا هر چیزی که دومی آن وجود صرف [و بی‌نهایت] فرض شود خود همان اولی خواهد بود».

... فی إثبات ذاته تعالی... لبطلان الغير... إذ لا غیر هناك...^۴

... در اثبات ذات خدای تعالی... به جهت بطلان همه چیز غیر از او... چون اصلاً آنجا غیر او چیزی نیست...

کتاب "نهایه الحکمه" بر این است که چیزهایی از ذات خدا صادر شده است که با خود خدا مساویند، و خداوند عاجز است از اینکه غیر از آن وجود مساوی با

۱. طباطبائی، محمد حسین، نهایه الحکمه، ۲۶۸.

۲. طباطبائی، محمد حسین، بدایه الحکمه، ۱۵۶.

۳. طباطبائی، محمد حسین، بدایه الحکمه، ۱۵۷.

۴. طباطبائی، محمد حسین، بدایه الحکمه، ۱۵۶.

خود چیز دیگری ایجاد کند:

«الواجب تعالى... لا يفيض إلّا وجوداً واحداً بسيطاً له كلّ كمال وجودي»^۱

«واجب تعالى... افاضه نمی‌کند مگر وجود واحد بسیطی را که دارای تمامی کمالات وجودی است».

نفی وجود خالق متعال در دو کتاب مورد اشاره:

دو کتاب "بداية الحكمة" و "نهاية الحكمة"، وجود خالق و آفریننده‌ای را که غیر وجود عالم است نمی‌پذیرد، و ذات خدای تعالی را عین همه اشیاء می‌داند و اصلاً غیریت و جدایی و دوگانگی خالق و مخلوق را قبول ندارد، و ذات خدای تعالی را متطور به صور اشیای مختلف می‌شمارد، و تقدم وجود خدای تعالی بر وجود ممکنات را به نحو تطور و دگرگون شدن ذات احدیت می‌داند، و نمی‌پذیرد که وجود عالم به ایجاد خدای تعالی و خلقت و تأثیر و فاعلیت اختیاری او باشد:

«تقدم الوجود على الوجود فهو تقدم آخر غير ما بالعلية إذ ليس بينهما تأثير وتأثر ولا فاعلية ولا مفعولية بل حكمهما حكم شيء واحد له شؤون وأطوار وله تطور من طور إلى طور»^۲

«تقدم وجود بر وجود، تقدم علیت نیست، بلکه تقدمی دیگر است، زیرا تأثیر و علیت و فاعلیت و مفعولیتی بین وجودها نیست، و حکم وجودها حکم یک چیز واحد است که شؤون اطوار و صورت‌ها و دگرگونی‌ها دارد و از حالتی به حالت دیگر در می‌آید».

«قول بعضهم إنَّ علّة الإيجاد مشيئة وإرادته تعالى دون ذاته كلام لا محصل له»^۳

«عقیده کسانی که می‌گویند علت ایجاد عالم، مشیت و اراده خداست نه ذات او، عقیده‌ای نادرست است و معنای صحیحی ندارد».

۱. طباطبائی، محمد حسین، *نهاية الحكمة*، ۳۱۵ _ ۳۱۶.

۲. طباطبائی، محمد حسین، *نهاية الحكمة*، ۲۲۶، به نقل از اسفار.

۳. طباطبائی، محمد حسین، *بداية الحكمة*، ۱۶۲.

تحریف معنای حقیقی علت و معلول و خالق و مخلوق

دو کتاب مورد اشاره، معنای علّیت و معلولیت را به گونه‌ای تفسیر و تأویل می‌کند که در حقیقت همان معنای جزء است که خارج از کلّ خود نبوده و متقوم به وجود کلّ است نه به ایجاد و ابداع و خلقت و آفرینش، این معنای واضح البطلان را تشکیک و حمل حقیقت و رقیقت! می‌نامند و التفات ندارند که این معنایی که ساخته و پرداخته‌اند و آن را تشکیک و حمل حقیقت و رقیقت نامیده‌اند نفس معنای جزء و کل است نه چیز دیگر:

«الوجودات الإمكانية كائنة ما كانت... محاطة له بمعنى ما ليس بخارج».^۱

«وجودهای امکانی هر چه باشند... محاط خداوند یعنی از او بیرون نیستند».

«إنّ الموجود الرابط... هو موجود في غيره... بمعنى ما ليس بخارج... لا بمعنى الجزئية والتركيب... وهو نوع من حمل الحقيقة والرقية».^۲

«همانا موجود رابط... در غیر خود موجود است... به این معناکه خارج از آن نیست...

ولی نه به معنای جزئیت و ترکیب[!]. و این نوعی از حمل حقیقت و رقیقت است[!].»

«إنّ ما سواه من الموجودات معاليل له... حاضرة عنده بوجداتها».^۳

«همانا همه موجودات ماسوای او، معلول‌های اویند... و با وجودهای خود نزد او حاضرند».

آیا خدا یعنی همه موجودات، و کلّ عالم هستی؟!

کتاب "نهایة الحکمة" با تصرف در معنای علّیت، ذات خدای تعالی را عین هر شیء به اضافه غیر آن شیء به آن شیء می‌داند؛ لذا از نظر فلسفه، وجود خدای تعالی مساوی با وجود جمیع اشیاء است:

«إنّ العلّة تمام وجود معلولها».^۱

۱. طباطبائی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۳۰۱.

۲. طباطبائی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۲۴۱ _ ۲۴۲.

۳. طباطبائی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۲۸۹ _ ۲۹۰.

«همانا علت، تمام وجود معلول است».

إنَّ تمام الشيء هو الشيء وما يفضل عليه».^۲

«همانا تمام شیء، خود همان شیء است و آنچه که زاید بر آن است».

«من الواجب في التشكيك أن يشمل الشديد على الضعيف وزيادة».^۳

در تشکیک، واجب است که شدید، مشتمل باشد بر ضعیف و زیادت بر آن».

آیا همه ممکنات، واجب الوجود و قدیم و مراتب و اجزای ذات خدایند؟!

بر اساس حکم ضروری عقل و برهان و مسلمات ادیان بدیهی است که ذات احدیت، متجزی و مرکب از وجود اشیاء نیست و غیر وجود مخلوقات خود است؛ و فرض مرکب بودن شیء از اجزای عدمی! که فلسفه آن را ساخته و پرداخته است بی اساس است.

در دو کتاب کتاب "بداية الحكمة" و "نهاية الحكمة" وقتی که می خواهند عقیده خود در باره وسعت وجود خدا و شمول ذات او نسبت به جمیع اشیاء را بیان کنند چنین مثال می زنند که یک نور غیر متناهی شامل جمیع انوار است به گونه ای که هیچ جایی برای وجود هیچ نور دیگر باقی نمی گذارد بلکه همه نورهای دیگر، داخل در همان نور اولی و جزء و حصه و مرتبه ای از همانند.

البته خیال نشود که ایشان فقط مثالی برای تقریب به ذهن زده اند؛ خیر، بلکه این زیاده و نقصان واقعا اعتقاد ایشان در مورد خدای تعالی است. بگذریم که اگر ایشان این مطلب را فقط به عنوان مثالی هم مطرح کرده بودند باز هم بدترین مثال برای بیان توحید واقعی و معرفت حقیقی خداوند بود، و این است نصی از عبارات ایشان:

النور حقيقة واحدة بسيطة متكررة في عين وحدتها ومتوحدة في عين كثرتها كذلك

۱. طباطبایی، محمد حسین، *نهاية الحكمة*، ۲۳۴.

۲. طباطبایی، محمد حسین، *نهاية الحكمة*، ۲۶۹.

۳. طباطبایی، محمد حسین، *نهاية الحكمة*، ۱۱۸.

الوجود حقيقة واحدة ذات مراتب مختلفة بالشدة والضعف».^۱

«نور حقیقت واحد بسیطی است که در عین کثرت خود واحد است»[!] و در عین وحدت خود کثیر است[!] همین طور وجود هم حقیقت واحدی است که دارای مراتب مختلف شدید و ضعیف می باشد».

«إن وجود المعلول بقياسه إلى علته وجود رابط موجود في غيره».^۲

«همانا وجود معلول نسبت به وجود علت خود رابط و موجود در غیر خود می باشد».

«لا معنى لتخلل العدم بين وجود العلة التامة ووجود معلولها بأى نحو فرض... ففرض... وجود العلة التامة ولا وجود لمعلولها بعد... خلف ظاهر».^۳

«فاصله شدن عدم، بین وجود علت تامه و وجود معلول آن، به هر نحوی که فرض شود بی معناست... پس فرض... وجود علت تامه [خدا] در حالی که معلول آن [یعنی عالم]، با آن نباشد... خلافی آشکار است».

آیا خلق کردن و رزق دادن خداوند غیر اختیاری است؟!

کتاب "نهاية الحكمة" معتقد است که خلق کردن و رزق دادن خداوند به اختیار او نبوده، بلکه لازمه ذات اوست، و خلق و رزق بر اساس اشراق ذات است، یعنی به معنای این است که ذات خدا به صورت اشیاء ظاهر شده است نه اینکه خدا آنها را آفریده و ایجاد کرده باشد:

«فكونه تعالى بحيث يخلق وكونه بحيث يرزق إلى غير ذلك صفات واجبة ومرجعها إلى الإضافة الإشراقية».^۴

«اینکه خدا به گونه ای باشد که خلق کند و روزی دهد و همچنین بقیه صفات او واجب و لازم است، و معنای آن به اضافه اشراقیه برمی گردد».

۱. طباطبایی، محمد حسین، نهاية الحكمة، ۱۸.

۲. طباطبایی، محمد حسین، نهاية الحكمة، ۱۵۷.

۳. طباطبایی، محمد حسین، نهاية الحكمة، ۱۶۰.

۴. طباطبایی، محمد حسین، نهاية الحكمة، ۵۷.

نفی حدوث حقیقی و مخلوقیت و ابتدا داشتن عالم در دو کتاب مورد اشاره:

بر اساس معارف مکتب عقل و برهان و وحی، عالم و جمیع ما سوای خدای تعالی مخلوق و حادث حقیقی است، و زمان هم حادث و مخلوق است، نه اینکه قدیم و ازلی و متعاصر و متلازم با وجود حق عزّ و جلّ باشد، و لکن می‌بینیم که کتاب "بداية الحکمة" و "نهاية الحکمة" اعتقاد به قدم عالم داشته و اعتقاد به حدوث عالم را تخطئه می‌کند، بلکه عقیده به حدوث عالم را _ که از ضروریات ادیان و عقائد امامان ما؟ عهّم؟ است _ سخیف‌ترین عقاید و ناشی از عدم شعور معتقدین به آن می‌شمارد! چنان که می‌نویسد:

«إنّ قدرته تعالی هی مبدئیّته للإیجاد وعلّیته لما سواه وهی عین الذات المتعالیة ولازم ذلك دوام فیض»^۱.

«همانا قدرت خدای تعالی همان مبدء بودن او برای ایجاد، و علیت او برای ماسوا است، و آن عین ذات متعالیه است، و لازمه این مطلب دوام و ازلیت فیض و وجود عالم است».

«وَأَمَّا الحدوث بمعنی کون وجود الزمان مسبوقاً بعدم خارج من وجوده... ففیه... وإلی ذلك یشیر ما نقل عن المعلّم الأوّل أنّ من قال بحدوث الزمان فقد قال بقدمه من حیث لا یشعر»^۲.

«حدوث به این معنا که قبل از زمان، زمان نباشد... نادرست است... و مطلبی هم که از معلم اول [ارسطو] نقل شده است به همین نکته اشاره دارد که: هر کس به حدوث زمان معتقد شود نافهمیده و نادانسته به قدم زمان معتقد است».

«العالم بجمیع أجزائه حادث ذاتاً مسبوق الوجود بوجود الواجب لذاته... وأمّا ما صوّره المتکلمون فی حدوث العالم یعنی ما سوی الباری سبحانه زماناً بالبناء علی استحالة القدم الزمانی فی الممكن... ففیه أنّ...»^۳

۱. طباطبائی، محمد حسین، *نهاية الحکمة*، ۳۲۶.

۲. طباطبائی، محمد حسین، *نهاية الحکمة*، ۲۳۲.

۳. طباطبائی، محمد حسین، *نهاية الحکمة*، ۳۲۴ _ ۳۲۵.

«عالم با جمیع اجزایش، حادث ذاتی [یعنی چیزی که هم حادث است و هم ازلی!] بوده، و بعد از وجود واجب بالذات [خدا] است... و عقیده متکلمان [مانند شیخ مفید و طوسی و سید مرتضی و صدوق و خواجه طوسی و علامه حلی و مجلسی و عموم اعظام و اساطین اسلام غیر از فلسفه مشربان] در مورد حدوث زمان عالم _ یعنی ماسوای خداوند سبحانه _ بر این اساس که ازلی بودن وجود ممکن محال است... عقیده‌ای نادرست است».

«کلّ حادث زمانیّ فإِنَّه مسبوق بقوة الوجود... وهذا الإمكان أمر خارجيّ... فإذن لكلّ حادث زمانیّ مادّة سابقةً علیه تحمل قوّة وجوده».^۱

«هر حادث زمانی، متأخر از امکان وجود است... و این امکان یک امر خارجی است [!]... بنابر این قبل از هر چیزی که حادث زمانی باشد ماده‌ای وجود داشته که آن امکان را حمل کرده است».

آیا ذات خدای تعالی شبیه یا هم سنخ خلق است؟!

بر اساس معارف مکتب عقل و برهان و وحی، هر کس چیزی را شبیه خداوند و هم سنخ او دانسته، و خدا را به مخلوقات تشبیه کند خدا را نشناخته است. خداوند متعال می‌فرماید:

«ما عرفنی من شَیْءٍ بخلقی».^۲

«هر کس مرا تشبیه به خلقم کند مرا نشناخته است».

ولی در کتاب "نهاية الحکمة" به وضوح می‌بینیم:

«إنّ الواحد لا یصدر عنه إلّا الواحد ولَمّا كان الواجب تعالیّ واحداً بسیطاً من کلّ وجه... لا یفیض إلّا وجوداً واحداً بسیطاً له کلّ کمال وجودیّ لمكان المسانخة بین العلة والمعلول».^۳

«از واحد جز واحدی صادر نشود و چون واجب تعالی از هر جت واحد و بسیط

۱. طباطبائی، محمد حسین، *بدایة الحکمة*، ۱۱۸ _ ۱۱۹.

۲. توحید، ۶۸؛ بحار الانوار، ۳/ ۲۹۱.

۳. طباطبائی، محمد حسین، *نهاية الحکمة*، ۳۱۵ _ ۳۱۶.

است... جز یک وجود واحد بسیط که همه کمالات وجودی را دارد خلق نکند زیرا باید بین علت و معلول هم سنجی باشد».

«من الواجب أن يكون بين المعلول وعلته سنجية ذاتية».^۱

«واجب است که بین معلول و علتش سنجیت ذاتی باشد».

و گفتیم که در دو کتاب مورد اشاره، وجود چیزهایی صادر شده از ذات الهی ادعا شده است که با خود خدا مساویند، و خداوند عاجز است از اینکه غیر از آن وجود مساوی با خود چیز دیگری خلق کند:

«الواجب تعالى... لا يفيض إلّا وجوداً واحداً بسيطاً له كلّ كمال وجودي».^۲

«واجب تعالی... افاضه نمی‌کند مگر وجود واحد بسیطی را که دارای تمامی کمالات وجودی است».

اعتقاد به آله و خدایان متعدد و ارباب انواع، و نسبت دادن خلقت و ربوبیت به غیر خدا

«إنّ هذا العالم المادیّ معلول لعالم نوریّ مجرد عن المادّة متقدّس عن القوّة».^۳

«همانا این عالم مادی، معلول و آفریده عالمی نوری و مجرد از ماده، و فراتر از امکان و تغیر است».

«مرتبة الوجود العقليّ معلولة للواجب تعالی بلا واسطة وعلّة متوسّطة لما دونها من المثال ومرتبة المثال معلولة للعقل وعلّة لمرتبة المادّة والمادیّات».^۴

«مرتبه وجود عقلی، بلا واسطه آفریده واجب تعالی است و خالق متوسط برای ما دون عالم مثال می‌باشد، و مرتبه مثال آفریده عقل و خالق مرتبه عالم ماده و مادیات است».

«مفیض الصورة العقلیّة جوهر عقلیّ مفارق للمادّة فيه جميع الصور العقلیّة الكلّیّة...»

۱. طباطبائی، محمد حسین، *نهایة الحکمة*، ۱۶۶.

۲. طباطبائی، محمد حسین، *نهایة الحکمة*، ۳۱۵ _ ۳۱۶.

۳. طباطبائی، محمد حسین، *نهایة الحکمة*، ۲۸۰.

۴. طباطبائی، محمد حسین، *نهایة الحکمة*، ۳۱۰.

مفیض الصور العلمیة الجزئیة جوهر مثالی مفارق فیہ جمیع الصور المثالیة الجزئیة».^۱
«خالق صورت عقلی، جوهری عقلی و بدون ماده است که تمامی صور عقلی کلی در آن می باشد... خالق صور علمی جزئی، جوهر مثالی عقلی بدون ماده ای است که تمام صور مثالی جزئی در آن است».

«إنَّ عالم العقل علّة مفیضة لعالم المثال وعالم المثال علّة مفیضة لعالم المادّة».^۲
«همانا عالم عقل، آفریننده عالم مثال است؛ و عالم مثال آفریننده عالم ماده است».
«عالم العقل علّة لعالم المثال وعالم المثال علّة مفیضة لعالم المادّة».^۳
عالم عقل، آفریننده عالم مثال است؛ و عالم مثال آفریننده عالم ماده».

تغییر و تطوّر ذات خداوند به اطوار و صورتهای مختلف:

بدیهی است که ذات خداوند جل و علا قابل تطوّر و دگرگونی به اطوار و احوال و شؤون مختلف نیست:
امام رضا؟ ع؟ فرمودند:

«وای بر تو، آیا چگونه جسارت می ورزی که پروردگار خود را موصوف به تغیر از حالی به حال دیگر بدانی، و آنچه را که بر مخلوقات بار می شود بر او بار کنی؟!»^۴
ولی مطالب دو کتاب مذکور، بر خلاف عقل و برهان و ضروریات جمیع ادیان، مبتنی بر اعتقاد به تطوّر و دگرگون شدن ذات خدای تعالی، و عینیت و یکی بودن وجود خالق و مخلوق است، چنان که کتاب "نهایة الحکمة" تقدّم وجود بر وجود را مطلقاً به تطوّر می داند نه به تأثیر و ایجاد و آفرینش و خلقت موجودات:
«تقدّم الوجود علی الوجود فهو تقدّم آخر غیر ما بالعلیّة إذ لیس بینهما تأثیر وتأثر ولا

۱. طباطبائی، محمد حسین، بدایة الحکمة، ۱۴۶.

۲. طباطبائی، محمد حسین، بدایة الحکمة، ۱۷۲.

۳. طباطبائی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۳۱۵.

۴. ویحک، کیف تجترئ أن تصف ربک بالتغیّر من حال إلى حال وآنه یجری علیه ما یجری علی المخلوقین؟! (احتجاج، ۲ / ۴۰۷؛ کافی، ۱ / ۱۳۰، بحار، ۱۰ / ۳۴۷).

فاعليّة ولا مفعوليّة بل حكمهما حكم شيء واحد له شؤون وأطوار وله تطوّر من طور إلى طور»^۱.

«تقدم وجود بر وجود، از باب علّیت نیست بلکه نوع دیگری از تقدم است، زیرا بین دو وجود، هیچ تأثیر و تأثر و فاعلیت و خالقیت و مفعولیت و مخلوقیت نیست، بلکه حکم آن دو حکم وجود واحدی است که دارای شؤون و اطوار و دگرگونی‌هاست، و از حالی به حال دیگر می‌رود».

عجز و ناتوانی باری تعالی از خلق و آفرینش بیش از يك چیز:

بدیهی است که قدرت باری تعالی کامل و تام و عام است نه اینکه محدود به وجوب صدور فقط یک چیز از آن بوده و محال باشد که ذات احدیت یک فعل بیشتر داشته باشد.

«وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ»^۲
«أَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ قَادِرٌ عَلٰی اَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ اَجَلًا لَا رَيْبَ فِیْهِ فَاَبٰی الظّٰلِمُوْنَ اِلَّا كُفُوْرًا»^۳

ولی کتاب "نهایة الحکمة" می‌نویسد:

«الواجب تعالی... لا یفیض إلّا وجوداً واحداً»^۴.

«واجب تعالی... جز یک وجود نمی‌آفریند».

آیا اراده الهی صفت ذات خداوند و به معنای علم اوست یا صفت فعل او؟!

بر اساس ضرورت حکم عقل و تعالیم مدرسه وحی، اراده خدای تعالی حادث است، و اراده او غیر از علم اوست:

«قَالَ سَلِمَانٌ لِّاَنَّ اِرَادَتَهُ عَلِمُهُ قَالَ الرِّضَا؟ ع؟ يَا جَاهِلٌ فَاِذَا عَلِمَ الشَّيْءَ فَقَدْ اَرَادَهُ قَالَ

۱. طباطبائی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۲۲۶، به نقل از صاحب اسفار.

۲. آل عمران، ۱۸۹.

۳. اسراء، ۹۹.

۴. طباطبائی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۳۱۵ _ ۳۱۶.

سَلِيمَانُ أَجَلَ قَالَ فَإِذَا لَمْ يَرِدْهُ لَمْ يَعْلَمْهُ قَالَ سَلِيمَانُ أَجَلَ قَالَ مَنْ أَيْنَ قُلْتَ ذَاكَ وَمَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ إِرَادَتَهُ عِلْمُهُ وَقَدْ يَعْلَمُ مَا لَا يَرِيدُهُ أَبَدًا وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَسْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ فَهُوَ يَعْلَمُ كَيْفَ يَذْهَبُ بِهِ وَلَا يَذْهَبُ بِهِ أَبَدًا»^۱

«سلیمان گفت: زیرا اراده او همان علم اوست! امام رضا؟ع؟ فرمودند: ای جاهل! پس هر گاه چیزی را بدانند آن را اراده کرده است؟! سلیمان گفت: آری! حضرت فرمودند: پس هرگاه چیزی را اراده نکرده باشد آن را نمی‌داند؟! سلیمان گفت: آری! حضرت فرمودند: از کجا این را می‌گویی؟! و کدام دلیل در کار است که اراده او علم اوست؟! در حالی که خداوند قطعا چیزهایی را می‌داند که هرگز آن را اراده نمی‌کند، و خودش عز و جل می‌فرماید: اگر می‌خواستیم آن چه را که به تو وحی کرده‌ایم از بین می‌بردیم! پس خدا می‌داند که چگونه آن را از بین ببرد اما هرگز آن را از بین نمی‌برد!»

و ذات باری تعالی قدیم است ولی اراده او فعل او و حادث است و عین ذاتش نیست:

«قَالَ الرَّضَاءُ؟ع؟: وَيَلِكَ كَمْ تَرَدَّدَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ وَقَدْ أَخْبَرْتُكَ أَنَّ الْإِرَادَةَ مُحْدَثَةٌ لِأَنَّ فِعْلَ الشَّيْءِ مُحْدَثٌ»^۲

«امام رضا؟ع؟ فرمودند: وای بر تو! چه قدر این مطلب را تکرار می‌کنی! در حالی که من به تو گفتم که اراده محدث است، زیرا فعل هر چیز محدث است».

ولی بر خلاف حقایق فوق در کتاب "نهایة الحکمة" می‌خوانیم:

«وَعِلْمُهُ الَّذِي هُوَ عَيْنُ ذَاتِهِ عَلَّةٌ لِمَا سِوَاهُ»^۳

«و علم خدا که عین ذات اوست، علت وجود ماسوای اوست».

«بعض من لم يجد بداً من إيجاب العلة التامة لمعلولها قال بأنَّ علَّةَ العالم هي إرادة

الواجب دون ذاته تعالى وهو أسخف ما قيل في هذا المقام»^۴

۱. بحار الأنوار، ۱۰ / ۳۳۶.

۲. بحار الأنوار، ۱۰ / ۳۳۵.

۳. طباطبائی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۳۰۹.

۴. طباطبائی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۱۶۳.

«بعضی افراد [مانند شیخ مفید و طوسی و سید مرتضی و صدوق و خواجه طوسی و علامه حلی و مجلسی و عموم اعظم و اساطین اسلام غیر از فلسفه مشربان] که از اقرار به ایجابی و ضروری بودن وجود معلول نسبت به علت تامه راه فراری نداشته‌اند ناچاراً معتقد شده‌اند که علت عالم، اراده و خلقت و آفرینش خداوند متعال است نه ذات خدا، و این عقیده پست‌ترین عقیده در این مورد است [۱].»

در مقابل این نظریات فلسفی و عرفانی چنانکه که گفتیم در مکتب وحی و برهان، اراده خداوند "حادث" و از "صفات فعل" و به معنای "ایجاد" و تکوین الهی است، نه علم و رضای او به آنچه ذات او وجود آن را اقتضا می‌کند، و نه چیزی دیگر.

حضرت رضا؟ ع می‌فرمایند:

«إرادته إحداثه لا غیر ذلک... فإرادة الله تعالى هي الفعل لا غیر ذلک، يقول له: "کن"، فيكون. بلا لفظ ولا نطق بلسان ولا همه ولا تفکر»^۱.

«اراده خداوند عز وجل تنها "احداث" و "ایجاد" و "فعل" اوست نه چیز دیگر... پس اراده او تبارک و تعالی جز فعل او چیزی نیست. درباره هر چیز تنها می‌گوید: "باش"، پس موجود می‌شود. بدون اینکه سخنی بر زبان راند یا تلفظ و تفکر و اندیشه‌ای داشته باشد».

آیا قدرت خدای تعالی به معنای مبدء بودن ذات او برای صدور اشیاء است؟!

بر اساس عقل و برهان و قرآن و سنت، فعل هر فاعلی غیر از خود آن فاعل است، و "قادر و مختار بودن" به معنای این است که فاعل بتواند فعلی را انجام داده یا ترک کند، نه این که ذاتش بدون توانایی بر فعل و ترک، مبدء تطور و تغیر و صورت‌پذیری به صور مختلف اشیاء باشد، اما "نهایة الحکمة" مانند همیشه کاملاً بر عکس می‌نویسد:

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱/۱۱۹؛ توحید، ۱۴۷؛ بحار الأنوار، ۴/۱۳۷.

«قدرته مبدئیته لكل شیء سواه بذاته».^۱

نقدرت خدا، مبدئیت او به ذات خود است برای تمامی اشیا».

«إنَّ قدرته تعالی هی مبدئیته للإیجاد وعلیته لما سواه وهی عین الذات المتعالیه».^۲

«همانا قدرت خدای تعالی، همان مبدئیت او برای ایجاد، و علیت او برای ما سوا

اوست که آن عین ذات متعالی او می باشد».

آیا ذات و علم خداوند تعالی دارای اجمال و تفصیل و حدوث است؟!

بدون شک ذات خدای تعالی و علم او اجمال و تفصیل ندارد، و اعتقاد به آن جدا موهون بلکه تناقض واضح است ولی بر خلاف ضرورت عقل و وحی در دو کتاب می بینیم که:

«إنَّ له تعالی علماً إجمالاً فی عین الكشف التفصیلی».^۳

«همانا برای او تعالی، علمی اجمالی در عین کشف تفصیلی است».

«فما سواه من شیء فهو معلوم له تعالی فی مرتبة ذاته المتعالیه علماً تفصیلاً فی عین الإجمال وإجمالاً فی عین التفصیل... أمّا المجردة منها فبأنفسها وأمّا المادیة فبصورها المجردة. فتبین بما مرَّ أنَّ للواجب تعالی علماً... وأنَّه علم إجمالی فی عین الكشف التفصیلی وأنَّ له تعالی علماً تفصیلاً بما سوی ذاته من الموجودات فی مرتبة ذواتها خارجاً من الذات المتعالیه وهو العلم بعد الإیجاد».^۴

«تمام چیزهایی که غیر خداست در مرتبه ذات متعالی خدا برای او معلوم است به علم تفصیلی در عین اجمال، و علم اجمالی در عین تفصیل... مجردات بدون واسطه برای او معلومند [بر اساس علم حضوری فلسفی، ذات آن‌ها در ذات خدا موجود است]، و مادی‌ها به واسطه صورت‌های مجرد خود برای او معلومند [در ذات او موجودند]. پس روشن شد که واجب تعالی را علمی است... و آن علم اجمالی در عین کشف تفصیلی

۱. طباطبایی، محمد حسین، *نهایة الحکمة*، ۳۰۷.

۲. طباطبایی، محمد حسین، *نهایة الحکمة*، ۳۲۶.

۳. طباطبایی، محمد حسین، *بدایة الحکمة*، ۹۱.

۴. طباطبایی، محمد حسین، *نهایة الحکمة*، ۲۸۹.

است و او تعالی به ماسوای ذات خود علم تصیلی در مرتبه ذوات آنها دارد که خارج از ذات اوست و آن همان علم بعد از ایجاد است.

«فهو معلوم عنده علماً إجمالياً في عين الكشف التفصيلي»^۱.

«پس آن نزد او معلوم است علمی اجمالی در عین کشف تفصیلی».

«يكشف بتفاصيل صفاته التي هي عين ذاته المقدسة عن إجمال ذاته كالواجب تعالى»^۲.

«کشف می‌کند به تفصیل صفاتش که عین ذات مقدس اوست از اجمال ذاتش مانند واجب تعالی».

«ولمّا كان الواجب تعالى واحداً بسيطاً من كلّ وجه لا يتسرّب إليه جهة كثرة لا عقلية ولا خارجية واجداً لكلّ كمال وجوديّ وجداناً تفصيلياً في عين الإجمال»^۳.

«از آنجا که واجب تعالی از هر جهتی واحد بسیط است و هیچ جهت کثرت عقلی و خارجی به او راه ندارد واجد همه کمالات وجودی است واجدیتی تفصیلی در عین اجمال».

آیا علم خداوند حصولی است؟!

بر اساس عقل و شرع مسلم است که ذات احدیت عالم به همه چیز هست اما نه ذوات اشیاء در ذات خداوند حضور دارند (علم حضوری)، و نه صورتی از اشیاء در ذات احدیت حاضر شده یا نقش بسته است (علم حصولی)، اما "بداية الحكمة" کاملاً بر عکس می‌نویسد:

«فهی معلومة له علماً حضورياً في مرتبة وجوداتها المجردة منها بأنفسها والمادية منها بصورها المجردة»^۴.

۱. طباطبائی، محمد حسین، *بداية الحكمة*، ۱۶۳.

۲. طباطبائی، محمد حسین، *نهاية الحكمة*، ۳۰۸.

۳. طباطبائی، محمد حسین، *نهاية الحكمة*، ۳۱۵.

۴. طباطبائی، محمد حسین، *بداية الحكمة*، ۱۶۴.

«پس آنها برای او معلومند به علمی حضوری در مرتبه وجودهای آنها، مجردات به نفس خودشان و بدون واسطه در ذات او حضور و وجود دارند، و مادی‌ها صورت‌های مجرد آنها [علم حصولی] در ذات او حضور و وجود دارد».

آیا ما مجبوریم یا مختار؟ و آیا هر فعلی فعل خداست؟ و آیا اعتقاد به اختیار عقیده شیعه^۱ است یا معتزله؟ و آیا شیعیان با پرستندگان بت‌ها و ستارگان مساویند؟!

عقل و برهان و قرآن و ادیان، انسان‌ها را فاعل افعال و گناهان و معاصی خود می‌دانند:

خداوند متعال می‌فرماید:

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ».^۲

«فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا».^۳

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ».^۴

«لِكُلِّ أَمْرٍ أَمْرٌ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ».^۵

«إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».^۶

«جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».^۷

۱. علامه نصیر الدین طوسی در ردّ این فلاسفه جبری می‌فرماید: المسألة السادسة في أنّا فاعلون. و علامه حلّی در شرح آن می‌فرماید: والضرورة قاضية باستناد أفعالنا إلينا. (كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ۳۰۸).

و نیز علامه حلّی می‌فرماید: والحق أنّا فاعلون، ويدلّ عليه العقل والنقل. (استقصاء النظر في القضاء والقدر، ۳۴).

۲. آل عمران، ۱۸۲.

۳. نحل، ۳۴.

۴. حج، ۱۰.

۵. نور، ۱۱.

۶. طور، ۱۶.

۷. واقعه، ۲۴.

اما كتاب "نهایة الحکمة" بر اساس مبانی فلسفه معتقد است که همه افعال، حتی همه گناهان و معاصی فعل خداست! و هیچ فاعلی غیر خدا وجود ندارد:

«فما من شيء ممكن موجود سوى الواجب بالذات حتى الأفعال الاختيارية إلاً وهو فعل الواجب بالذات معلول له بلا واسطة أو بواسطة أو وسائط... الوجودات الإمكانية كائنة ما كانت... الذوات وما لها من الصفات والأفعال أفعال له. فهو تعالى فاعل قريب لكل فعل ولفاعله... ولا منافاة بين كونه تعالى فاعلاً قريباً... وبين كونه فاعلاً بعيداً... فإن لزوم البعد... على ما يفيدته النظر البدوي والقرب هو الذي يفيدته النظر الدقيق»^۱

«پس هیچ چیز ممکن موجودی غیر از واجب الوجود بالذات نیست _ حتی افعال اختیاری _ مگر اینکه فعل واجب الوجود بالذات، و معلول بی واسطه یا با یک واسطه یا با چند واسطه اوست... وجودهای امکانی هر چه باشند... ذات و همه صفات و افعال آنها افعال خداست. پس او تعالی، فاعل قریب و بی واسطه هر فعل و فاعل آن است... و بین اینکه او تعالی فاعل بی واسطه و قریب... یا فاعل با واسطه و بعید آنها باشد هیچ منافاتی نیست... زیرا بعید بودن آن... بر اساس نظر ابتدایی است، و فاعل بلاواسطه و قریب بودن او بر اساس نظر دقیق است».

«لا حکم للمعلول إلاً وهو لوجود العلة وبه. فهو تعالى الفاعل المستقل... لا مؤثر في الوجود إلاً هو... فهو تعالى فاعل كل شيء والعلل كلها مسخرة له»^۲

«معلول هیچ حکمی ندارد مگر اینکه آن حکم برای علت او و به علت اوست پس او تعالی فاعل مستقل است... جز او هیچ مؤثر و فاعلی در هستی نیست... پس او تعالی فاعل هر چیز است و علت‌ها همه مسخر اویند».

«إن الواجب تعالى مبدأ لكل ممكن موجود وهو المبحث المعنون عنه بشمول إرادته للأفعال»^۳

«واجب تعالی مبدأ هر ممکن موجود است، و این همان مبحث به نام "شمول اراده او برای همه افعال" می‌باشد».

۱. طباطبائی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۳۰۱.

۲. طباطبائی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۱۷۶.

۳. طباطبائی، محمد حسین، نهایة الحکمة، ۳۰۰.

«إنَّ ما سوى الواجب بالذات سواء كان جوهرًا أو عرضاً وبعبارة أخرى سواء كان ذاتاً أو صفةً أو فعلاً له ماهيةً ممكنة بالذات... يحتاج... إلى مرجح يعين ذلك ويوجبه وهو العلة الموجبة فما من موجود ممكن إلّا وهو محتاج في وجوده حدوثاً وبقاءً إلى علة توجب وجوده وتوجده... وذهب جمع من المتكلمين وهم المعتزلة ومن تبعهم إلى أنَّ الأفعال الاختيارية مخلوقة للإنسان ليس للواجب تعالى فيها شأن بل الذي له أن يقدر الإنسان على الفعل بأن يخلق له الأسباب التي يقدر بها على الفعل كالقوى والجوارح التي يتوصّل بها إلى الفعل باختياره الذي يصحّ له الفعل والترك فله أن يترك الفعل ولو أَراده الواجب وأن يأتي بالفعل ولو كرهه الواجب ولا صنع للواجب في فعله. على أنَّ الفعل لو كان مخلوقاً للواجب تعالى كان هو الفاعل له دون الإنسان فلم يكن معنى لتكليفه بالأمر والنهي ولا للوعد والوعيد ولا لاستحقاق الثواب والعقاب على الطاعة والمعصية ولا فعل ولا ترك للإنسان على أنَّ كونه تعالى فاعلاً للأفعال الاختيارية وفيها أنواع القبائح والشرور كالكفر والجحود وأقسام المعاصي والذنوب ينافي تنزهه ساحة العظمة والكبرياء عمّا لا يليق بها.

ويدفعه... أنَّ البرهان قائم على أنَّ الإيجاد وجعل الوجود خاصّة للواجب تعالى لا شريك له فيه ونعم ما قال صدر المتألّهين؟ ق؟ في مثل المقام "ولا شبهة في أنَّ مذهب من جعل أفراد الناس كلّهم خالقين لأفعالهم مستقلّين في إيجادها أشنع من مذهب من جعل الأصنام والكواكب شفعاء عند الله." انتهى ج ٦ ص ٣٧٠... للفعل انتساب إلى الواجب بالفعل بمعنى الإيجاد وإلى الإنسان المختار بمعنى قيام العرض بموضوعه»^١.

«همانا غير از واجب بالذات همه چیزها چه جوهر باشد و چه عرض، و به عبارت دیگر چه ذات باشد و چه صفت و چه فعل ذات، ماهیتی ممکن بالذات است... که محتاج است... به مرجحی که آن را به نحو وجوبی و غیر اختیاری معین و موجود کند که آن مرجح همان علت الزام کننده می باشد، بنابر این هیچ موجود ممکن نیست مگر اینکه حدوثاً و بقائاً در وجود خود محتاج است به علتی که آن را به نحو ایجابی موجود کند... و گروهی از متکلمین که همان معتزله و اتباع ایشانند معتقدند که افعال اختیاری پدید آمده از انسان است، و خدا در فعل آنها شأنی ندارد، بلکه کار خدا به عقیده این گروه این است که انسان را قادر بر فعل می کند، به این گونه که برای او اسبابی خلق

١. طباطبائی، محمد حسین، نهاية الحکمة، ٣٠١ _ ٣٠٣.

می‌کند که با آنها قدرت بر فعل پیدا می‌کند، مانند قوا و اعضایی که با آنها به فعل اختیاری خود می‌رسد و فعل و ترک را برای او ممکن می‌سازد به گونه‌ای که برای انسان ترک ممکن می‌شود و لو اینکه خدا آن را بخواهد، و یا اینکه فعل را انجام دهد ولو اینکه خدا آن را نخواهد^۱ و در فعل انسان صنع واجب وجود ندارد^۲.

«و این عقیده باطل است... برهان قائم است بر اینکه ایجاد و جعل وجود فقط مخصوص خداست بدون هیچ شریکی در به وجود آوردن؛ و صدر المتألهین؟ ق؟ در این مورد خیلی خوب گفته است که گفته شکی در این نیست که عقیده کسانی که افراد انسانی را به وجود آورنده استقلالی افعال خود می‌دانند زشت‌تر از مذهب کسانی است که بت‌ها و ستارگان را شفیعان نزد خدا قرار داده‌اند. اسفار، ج ۶ ص ۳۷۰. فعل انتسابی به واجب دارد به معنای اینکه خدا آن را ایجاد می‌کند، و انتسابی هم به انسان مختار دارد به معنای قیام عرض به موضوع خود است».

واضح است که خداوند تعالی فاعل مختار است و انسان هم با قدرتی که خداوند به او داده است فاعل افعال و گناهان خود می‌باشد؛ و اعتقاد به جبر و نسبت دادن افعال بندگان به خداوند باطل است اما دو کتاب "بداية الحكمة" و "نهاية الحكمة" می‌نویسد:

«إِنَّ الْعِلَّةَ التَّامَّةَ يَلْزَمُ مِنْ وجودها وجود المعلول ومن عدمها عدمه»^۳.

«معلول، لازمه وجود علت تامه است، و عدم معلول هم لازمه عدم علت می‌باشد».

«إذا كانت العلة التامة موجودة وجب وجود معلولها»^۴.

«هر گاه علت تامه موجود باشد وجود معلول آن واجب است».

۱. بدیهی است که قائلین به اختیار _ حتی معتزله _ هرگز چنین عقیده‌ای ندارند بلکه ایشان معتقدند که خداوند همیشه قادر است که جلو فعل انسان‌ها را بگیرد اما از باب امتحان و تکلیف جلو گناهان ایشان را نمی‌گیرد.

۲. جالب این است که فلاسفه متقابلاً معتقدند که تمامی افعال حتی گناهان فعل خداست!

۳. طباطبائی، محمد حسین، *بداية الحكمة*، ۸۵.

۴. طباطبائی، محمد حسین، *بداية الحكمة*، ۸۶.

«إِنَّ المَعْلُولَ لَا يَنْفَكُ وجوده عن وجود علته كما أَنَّ العِلَّةَ التَّامَّةَ لَا تَنْفَكُ عن معلولها».^۱

«وجود معلول از وجود علت خود انفکاک پذیر نیست، کما اینکه علت تامه هم از معلول خود انفکاک ندارد».

«إِنَّ الواجب بالذات عِلَّةٌ تَامَّةٌ يَنْتَهِي إِلَيْهِ كُلُّ موجود ممكن بلا واسطة أو بواسطة أو وسائط بمعنى أَنَّ الحقيقة الواجبة هي العِلَّةُ بعينها».^۲

«همانا واجب بالذات، علت تامه‌ای است که تمامی موجودات ممکن [و بر مبنای فلسفه حتی همه گناهان و معاصی] بدون واسطه یا با یک واسطه و با چند واسطه به او می‌رسند به معنای اینکه خود حقیقت واجب [خدا] علت و به وجود آورنده است».

آیا عقیده به قضا و قدر الهی ملازم با نفی اختیار، و اسناد افعال خلق به خداست؟!

آشکار است که قضا و قدر الهی در مورد افعال بندگان، به معنای اجبار و سلب اختیار از ایشان نیست.

امیر المؤمنین؟ ع؟ می‌فرمایند:

«مهلاً يا شيخ! لعلَّكَ تَظُنُّ قضاءَ حتماً وقدرًا لازماً، لو كان كذلك لبطل الثواب والعقاب والأمر والنهي».^۳

«صبر کن پیرمرد! گویا تو خیال می‌کنی که قضای الهی امری جبری و قدر او امری حتمی است! اگر چنین بود ثواب و عقاب و امر و نهی باطل می‌شد!»

اما می‌بینیم که کتاب "نهاية الحكمة" قضا و قدر الهی را به معنایی دانسته است که موجب نفی اختیار و مستلزم مجبور دانستن خالق و خلق می‌شود، چنان که می‌نویسد:

«إِنَّ علمه التفصيلي بالأشياء وهو عين ذاته عِلَّةٌ لوجودها... ولا شيء في سلسلة الوجود

۱. طباطبائی، محمد حسین، *بداية الحكمة*، ۸۶.

۲. طباطبائی، محمد حسین، *نهاية الحكمة*، ۲۸۵.

۳. التوحيد، ۳۸۱.

الإمكانىّ إلّا وهو واجب موجب بالغير... وإذ كانت الموجودات الممكنة... علماً فعلياً للواجب تعالى فما فيها من الإيجاب قضاء منه تعالى... وغرضهم من عقد هذا البحث [القدر] بيان أنّ الممكن ليس مرخى العنان فيما يلحق به من الصفات والآثار مستقلاً عن الواجب تعالى فيما يتّصف به أو يفعل بل الأمر في ذلك إليه تعالى فلا يقع إلّا ما قدره... كما أنّ غرضهم من بحث القضاء بيان أنّ الممكن لا يقع إلّا بوجوب غيرى ينتهى إليه.^١

«علم تفصيلى خدا به اشیاء که عین ذات اوست علت وجود اشیاء است... و هیچ چیزی در سلسله وجود امکانی نیست مگر اینکه به نحو وجوب و لزوم وابسته به وجود غیر است... و چون وجودهای امکانی... علم فعلی واجب تعالى می باشد پس هر جبر و ایجابی که در ممکنات است همان قضای الهی می باشد... و غرض اهل بحث از این بحث [قدر] بیان این مطلب است که ممکن الوجود در صفات و افعال خود جدای از خدا و به اختیار خود نیست بلکه امر آن به سوی خداست، و هیچ چیزی واقع نمی شود مگر به قدر الهی... کما اینکه غرض ایشان از بحث قضا هم بیان این مطلب است که ممکن واقع نمی شود مگر به وجوب غیرى ای که منتهی به او [خدا] می شود.»

«إذا تمّ العلم بكون الفعل خيراً أعقب ذلك شوقاً من الفاعل إلى الفعل... وأعقب ذلك الإرادة... ويتحقّقها يتحقّق الفعل الذى هو تحريك العضلات بواسطة القوة العاملة المنبئة فيها»^٢

«وقتی که علم به خوب بودن فعل کامل شود [خود به خود] شوق فاعل به فعل را به دنبال دارد... و آن اراده را به دنبال دارد... و با تحقق اراده فعل که حرکت عضلات به واسطه قوه عامله نهاده شده در آن است محقق می گردد».

١. طباطبائی، محمد حسین، نهاية الحکمة، ۲۹۳ _ ۲۹۶.

٢. طباطبائی، محمد حسین، نهاية الحکمة، ۲۹۷.